فاطمه در پندارها

**تألیف:**

**ربّـانی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | فاطمه در پندارها |
| **نویسنده:**  | ربّـانی |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | اسفند (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc409177548)

[مقدمه 1](#_Toc409177549)

[فرزندان رسول اكرمص 3](#_Toc409177550)

[غلوهايی در حق حضرت فاطمهل 5](#_Toc409177551)

[قيامت و شفاعت 21](#_Toc409177552)

[توسل جستن به فاطمه (عليها السلام) 29](#_Toc409177553)

مقدمه

در طول تاريخ برخی از پيروان اديان در حق بزرگان دينشان غلو نموده­اند تا جائيكه عيسی پسر مريمإ را خدا دانسته و برخی او را پسر خدا پنداشته­اند. و همچنين برخی عزير را كه از علمای بنی‌اسرائيل بوده پسر خدا پنداشته­اند. خدا را مركب از پدر و پسر و روح القدس پنداشته و سه پنداشته و سه را يك پنداشته‌اند. در سختی‌ها به تصور خود متوسل به عيسی و مريم إ شده و اين دو را واسطه بين خود و خدا دانسته‌اند.

خداوند در قرآن از پندار و اعمال آنان اظهار ناخشنودی نموده ووعده آتش جهنم به آنان داده است. از جمله شخصيت‌های بزرگ كه در باره او غلو شده حضرت فاطمهل دختر رسول اكرم ص می‌باشد در اين نوشته برخی از اين غلو‌ها را مطرح نموده و به نقد آن‌ها پرداخته‌ايم تا ان‌شاءالله باعث نجات برخی از مردم از شرك و خرافات و بدعت­ها شود.

فرزندان رسول اكرمص

در بيان فرزندان حضرت محمد ص شيخ عباس قمي كه از محدثين شيعه می‌باشد در كتاب منتهی الامال در فصل هشتم (در بيان احوال اولاد امجاد آنحضرت) آورده است:

در قرب الاسناد از حضرت صادق روايت شده كه از برای رسول خدا ص از خديجه متولد شدند، طاهر و قاسم و فاطمه و ام كلثوم و رقيه و زينب و تزويج نمود فاطمه را به حضرت امير المؤمنين و زينب را به ابی العاص بن ربيع كه از بنی اميه بود و ام كلثوم را به عثمان بن عفان پيش از آن كه به خانه عثمان برود به رحمت الهی واصل شد و بعد از او حضرت، رقيه را به او تزويج نمود...

و شيخ طبرسي و ابن شهر آشوب روايت كرده‌اند كه اولاد امجاد آن مفخر عباد از غير خديجه بهم نرسيد مگر ابراهيم كه از ماريه بوجود آمد و مشهور آن است كه برای آن حضرت سه پسر بوجود آمد: اول قاسم و به اين سبب آن حضرت را ابوالقاسم كنيت كرده­اند و قبل از بعثت آنجناب متولد شد، دوم عبدالله كه بعد از بعثت متولد شد او را ملقب به طيب و طاهر گردانيدند و هر دو در طفوليت در مكه به بهشت ارتحال نمودند و بعضي طيب و طاهر را نام دو پسر ديگر می‌دانند غير عبدالله و بر اين قول وقعی نگذاشته‌اند سوم ابراهيم عليه السلام.....

از ميان فرزندان رسول گرامی اسلام حضرت فاطمهل بيشتر وصفش در تاريخ آمده تا جايی كه درباره ايشان بسيار غلو نموده­اند و روايات دروغينی ساخته‌اند و اينجانب بر خود لازم ديدم كه حقايق را در اين باره اظهار نمايم آنگونه كه مشهور است.

حضرت فاطمهل در سال اول بعد از بعثت بدنيا آمده است، در سال سوم هجری با حضرت علی ازدواج نمود چهار فرزند به نام‌های حسن و حسين، زينب كبری و زينب صغری ملقب به ام كلثوم به دنيا آورد. در سال يازدهم هجری در 23 سالگی دار فانی را وداع گفت. بانويی خدا پرست، پرهيزگار، راستگو و درستكار بود درود خداوند بر او باد.

غلوهايی در حق حضرت فاطمهل

اما غلوهايی را در باره ايشان نموده­اند كه به ذكر برخی از آن‌ها می­پردازيم:

مجلسی در بحارالانوار و شيخ عباس قمی در منتهی­الامال و ميرزا محمد تقی لسان الملك سپهر در ناسخ‌التواريخ و برخی ديگر از نويسندگان در باره زندگانی حضرت فاطمه رواياتی را ذكر نموده­اند كه در تمام آن روايات اين غلوها به چشم می­خورد:

1. خلقت حضرت فاطمه از نور بوده است.
2. در شكم مادر سخن می­گفته است.
3. از حضرت مريم برتر است.
4. طعام بهشتی برای فاطمه می­آمده.
5. آگاه به علم ما كان و ما يكون بوده است.
6. فاطمه در قيامت شيعيانش را به بهشت مي­برد.
7. صحيفه­ای به او نازل شده.
8. توسل به فاطمه.

به ياری خداوندتبارك و تعالی در اين مختصر به پاسخ به اين هشت غلوّی كه ذكر شد می­پردازيم. در پاسخ به غلو 1 تا 4 می‌گوئيم: اگر چنين بوده است، پس چرا خداوند تبارك و تعالی در قرآن از فاطمه يادی ننموده است؟

در قرآن سوره­ای به نام مريم داريم كه سوره نوزدهم قرآن است. در آيات زيادی در قرآن از حضرت مريم تعريف شده است. در آيات 35 تا 37 سوره آل عمران از تولد مريم، كفالت زكريا و طعام‌های بهشتی كه از جانب خداوند برای مريم می­آمده است ياد شده است. ولی حتی يك آيه در قرآن وجود ندارد كه در آن از فاطمه، از تولدش از چگونگی رشدش و از طعام‌های بهشتی ياد شده باشد.

در آيه 42 سوره آل عمران می­فرمايد:

﴿وَإِذۡ قَالَتِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصۡطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٢﴾.

يعنی: «آنگاه كه ملائكه گفتند: ای مريم، همانا خدا تو را برگزيده و تو را پاكيزه‌ات داشته و تو را بر زنان جهانيان برتری داده است».

در آيه 45 و 46 سوره آل عمران آمده است:

﴿إِذۡ قَالَتِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٖ مِّنۡهُ ٱسۡمُهُ ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ وَجِيهٗا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ٤٥ وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلٗا وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٤٦﴾.

يعنی: «آنگاه كه فرشتگان گفتند: ای مريم، خداوند تو را به فيضی از جانب خود نويد می­دهد كه نامش مسيح عيسی بن مريم است كه در دنيا و آخرت آبرومند و از مقربان است. و با مردم در گهواره و در ميانسالی (به وحی) سخن می­گويد و از شايستگان است».

در سوره­ی مريم از آيات 16 تا 29 از چگونگی حامله شدن و زايمان مريم ‘ می­گويد ولی هيچ اثری از فاطمه ل و خواهران او در قرآن نيست. فقط در آيه 59 سوره احزاب آمده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٥٩﴾.

يعنی: «ای پیامبر! به همسران و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: چادرهای خود را بر خویشتن فرو افکنند، (و با آن سر و صورت و سینه‌هایشان را بپوشانند). این (پوشش) به اینکه (به پاک‌دامنی) شناخته شوند، نزدیک‌تر است و بدین ترتیب مورد آزار قرار نمی‌گیرند. و الله، آمرزنده‌ی مهربان است».

از اين آيه بدست می­آيد كه پيامبر دخترانی داشته است و خداوند به آنان فرموده حجاب خود را حفظ نمايند و اين فرمايشِ خداوند فضيلتی برای آنان بوجود نمی‌آورد.

همانگونه كه گفته شد پيامبر 4 دختر داشته به نامهای فاطمه، ام‌كلثوم، رقيه، زينب و همانگونه كه شيخ عباس قمی در منتهی الامال آورده، رقيه در سال دوم هجری در هنگاميكه جنگ بدر بوده است وفات می­نمايد در نتيجه در زمان نزول سوره احزاب كه سال پنجم هجری بوده و در آيه 59 مشاهده نموديد كه امر حفظ حجاب به دختران پيامبر نيز بوده، سه دختر از پيامبر باقی مانده بوده يكی فاطمه، دومی زينب و سومی ام‌كلثوم و بدين جهت «بناتك» (دخترانت) آمده است. اگر منظور يك دختر بود «بنتك» (دخترت) می­آمد. اگر منظور دو دختر بود «بنتيك» (دو دخترت) گفته می­شد و حال چون منظور سه دختر است «بناتك» (دخترانت) گفته شده است.

پس طبق اين محاسبه خداوند در اين آيه به همسران پيامبر و دختران او (فاطمه، زينب، ام­كلثوم) و زنان مؤمنه فرموده كه حجابشان را حفظ كنند و اين فرمايش فضيلتی برای آنان محسوب نمی­شود.

خداوند در آيه 11 و 12 سوره تحريم دو زن را الگو برای همسران پيامبر و تمام زنان هم عصر پيامبر و تمام زنان تا قيامت قرار داده است و اين دو زن قرن‌ها قبل از زمان پيامبر می‌زيسته‌اند، هيچكس در زمان پيامبر آن‌ها را نديده چون قرن‌ها قبل فوت نموده بودند با اين وصف الگو قرار داده شدند، يكی از اين دو زن، ‌همسر فرعون (آسيه) می­باشد و ديگری حضرت مريم.

ولی فاطمه الگو قرار داده نشده است.

خداوند در آيه 11 و 12 سوره تحريم می­فرمايد:

﴿وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمۡرَأَتَ فِرۡعَوۡنَ إِذۡ قَالَتۡ رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرۡعَوۡنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ١١ وَمَرۡيَمَ ٱبۡنَتَ عِمۡرَٰنَ ٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتۡ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِۦ وَكَانَتۡ مِنَ ٱلۡقَٰنِتِينَ ١٢﴾.

يعنی: «و خداوند برای كسانی كه ايمان آوردند همسر فرعون را مَثَل زد، آنگاه كه گفت پروردگارم، در بهشت نزد خودت خانه­ای برايم بنا كن و مرا از فرعون و عمل او نجات بده و مرا از گروه ستمكاران نجات بده. و مريم دختر عمران را كه پاكدامنی ورزيد پس از روح خود در آن دميديم و كلمات پروردگارش و كتب او را باور نمود و از فرمانبرداران بود».

مشاهده مي­نمائيم كه خداوند همسر فرعون (آسيه) را كه در بيش از دو هزار سال قبل از زمان محمد ص می­زيسته و مريم‘ را كه در بيش از 500 سال قبل از زمان محمدص می‌زيسته برای مؤمنان مَثَل می­زند. در واقع آندو را الگو قرار می‌دهد ولی فاطمهل را كه در زمان پيامبر می­زيسته مَثَل نمی­زند، همانگونه كه دخترانِ ديگرِ پيامبر و همچنين زنان مؤمنه ديگر را در قرآن مَثَل نزده است.

آيات زياد ديگری در قرآن است كه خداوند از مريم ‘ تعريف نموده است و به او لقب صديقه داده شده است ولی از فاطمه ل به تنهايی در قرآن ياد نشده است.

اگر خلقت فاطمه با ديگران فرق داشت و از نور بود، در شكم مادر سخن گفته بود، طعام بهشتی برای او مي­آمد در قرآن كه ميزان و فرقان و كتاب مبين و كتاب هدايت است به روشنی بيان می­شد.

در قرآن از همسران پيامبر ياد شده است و در آيه 6 سوره احزاب، به آنان لقب مادران مؤمنين داده شده است. و در آيه 30 و 31 همين سوره درباره آنان آمده است.

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ٣٠ ۞وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١﴾.

يعنی: «ای زنان پيامبر، هر كس از شما كه ناشايستی آشكار انجام دهد، عذاب در حق او دو چندان افزوده می­شود و اين كار بر خداوند آسان است. و هر كس از شما كه در برابر خداوند و پيامبرش فرمانبردار باشد و عمل شايسته انجام دهد، پاداشش را دو بار به او می­دهيم و برايش رزقی ارزشمند فراهم سازيم».

ولی هيچ آيه­ای در قرآن نيست كه ويژگی خاصی برای دختران پيامبر قائل شده باشد.

آيات قرآن روشن و واضح است، با مطالعه قرآن معلوم می­شود كه فردی به نام مريم وجود داشته است. در قرآن سوره­ای به نام مريم وجود دارد در قرآن داستان مريم از كودكی تا بزرگيش بيان شده است. پدری به نام عمران داشته فرزندی بنام عيسی داشته و داستان عيسی در قرآن آمده است و......

ولی اثری از نام فاطمه و اوصافش در قرآن نيست.

اين‌ها چون دليلی در قرآن برای برتری فاطمه نسبت به مريم ندارند به آيه ﴿إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ ١﴾ «ما به تو كوثر اعطا نموديم» استناد می­نمايند و مي­گويند اين آيه درباره فاطمه نازل شده است.

در حاليكه اگر خداوند تبارك و تعالی می­خواست به پيامبر بفرمايد كه ما به تو فاطمه داديم اولاً نام فاطمه را بيان می‌فرمود تا همگان به روشنی سخن خداوند را دريابند زيرا كوثر معانی متعددی دارد، منجمله به معنی نهر كوثر در بهشت است و همچنين به معنی خير زياد آمده است و...

ديگر اينكه اگر منظور بخشيدن فرزند به پيامبر بود از فعل «وهب» استفاده می‌نمود زيرا دادن فرزند در قرآن با فعل «وهب» (بخشيد) بكار رفته است در آيه 39 سوره ابراهيم از زبان ابراهيم آمده است:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلۡكِبَرِ إِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٩﴾.

يعنی: «سپاس برای خدايی است كه در پيری به من اسماعيل و اسحاق را بخشيد، همانا پروردگارم شنوای دعاست».

 مشاهده می­نماييم فعل «وهب» (بخشيد) بكار رفته و بعد نام فرزند ابراهيم كه اسماعيل و اسحاق می­باشند آمده است.

و يا مثلاً در آيه 30 سوره ص مشاهده می­نماييم كه درباره داوود آمده است:

﴿وَوَهَبۡنَا لِدَاوُۥدَ سُلَيۡمَٰنَۚ نِعۡمَ ٱلۡعَبۡدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ ٣٠﴾.

يعنی: «به داوود سليمان را بخشيديم، خوب بنده­ای بود او بازگشت كننده بود».

حتی در دعاهايی كه انبياء در درخواست فرزند از خداوند نموده­اند، از واژه «هب» كه امر از فعل «وهب» است استفاده نموده­اند.

در آيه 38 سوره آل عمران درباره دعای زكريا آمده است:

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥۖ قَالَ رَبِّ هَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةٗ طَيِّبَةًۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٨﴾.

يعنی: «آن هنگام، زكريا پروردگارش را ندا نمود گفت پروردگارم به من فرزند شايسته­ای از جانب خويش ببخش، همانا تو شنوای دعايی».

(و در آیه 49 سوره شوری آمده است:

﴿لِّلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثٗا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ ٤٩﴾.

یعنی: «فرمانروایی آسمانها وزمین از آن خداست, هر چه را بخواهد می آفریند, به هر کس بخواهد دختر می بخشد, وبه هرکس بخواهد پسر می بخشد»).

آيات ديگری در اين زمينه وجود دارد كه برای رعايت اختصار از ذكر آن‌ها خودداری می‌نماييم.

طبق روش خداوند در قرآن و سليقه­ای كه خداوند در قرآن برای بكار بردن واژه­ها بكار برده است، اگر خداوند مي­خواست كه به پيامبر بگويد ما به تو فرزندی داديم، اولاً فعل «وهب» را در آيه بكار مي­برد و ثانياً نام فرزند را بعد از آن ذكر می­نمود و آيه بصورت «إنَّا وَهَبْنَا لَكَ فَاطِمَةَ» گفته می­شد.

همانگونه كه در قبل گفتيم «كوثر» دارای معانی متعددی است. برخی از روايات می­گويد كه كوثر نهری در بهشت است كه خداوند به حضرت محمدص اعطا خواهد نمود. در برخی روايات كوثر به معنای خيركثير آمده است. در برخی روايات به معنی حوضی در بهشت گفته شده است. در برخی از روايات به معنای خيری است كه خداوند از نبّوت و اسلام به محمد ص داده است.

از آيات قرآن بدست می­آيد كه قرآن حكمت است و در آيه 269 سوره بقره می‌فرمايد:

﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗاۗ...﴾.

طبق آيات قرآن، قرآن حكمتی است كه به پيامبر داده شده اين قرآن است كه باعث هدايت ميلياردها انسان تا روز قيامت است و خير كثير است و معنای ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلۡأَبۡتَرُ ٣﴾ كه در آخر سوره الكوثر آمده است اين می‌باشد كه دشمن تو ای پيامبر ابتر است يعنی خير و بركتی از او نمی­ماند يعنی مقطوع البركت است كما اينكه دشمنان پيامبر با اينكه اولاد داشتند ولی از هيچكدام از آن‌ها اثر و خيری باقی نمانده است.

ديگر اينكه يكی از سوره­هايی كه در آن داستان مريم‘ آمده سوره آل عمران است. «آل» در قرآن به دو معنی آمده يكی به معنی «پيرو» و ديگری به معنی «خاندان».

منظور از «آل عمران»، «خاندان عمران» می­باشد كه عبارت بودند از عمران و همسرش و دخترش مريم و نوه­اش عيسی كه داستان آن‌ها در سوره آل عمران آمده است. در قرآن سوره­ای بنام محمد داريم ولی سوره­ای بنام آل محمد نداريم. اگر منظور از آل محمد را پيروان محمد ص بدانيم كه همان مؤمنين هستند سوره­ای بنام سوره مؤمنون در قرآن داريم. ولی اگر منظور از آل را خاندان پيامبر بدانيم و مطابق گمان شيعه خاندان پيامبر را علی و فاطمه و اولادشان و يا به عبارتی مطابق گمان شيعه ائمه شيعه بدانيم در قرآن سوره­ای بنام ائمه وجود ندارد. نه تنها سوره­ای بنام ائمه در قرآن وجود ندارد بلكه همانگونه كه گفته شد سوره­ای بنام آل محمد و يا آل رسول در قرآن وجود ندارد و حتی كلمه‌ای به نام آل محمد و يا آل رسول در قرآن وجود ندارد ولی كلماتی از قبيل آل ابراهيم و آل داوود -آل موسی- آل فرعون- آل يعقوب- آل لوط- آل عمران- آل هارون در قرآن آمده است.

خداوند در قرآن ايمان به پنج چيز را برای مؤمنين واجب نموده است:

1. ايمان به خدا.
2. ايمان به روز قيامت.
3. ايمان به كتب آسمانی.
4. ايمان به ملائكه.
5. ايمان به پيامبران.

ولي اصلاً يادی از ائمه شيعه در قرآن نشده است و همچنين در آيه 177 سوره بقره، خداوند نيك را آن كسی می­داند كه به همين پنج چيز ايمان داشته باشد.

می­فرمايد:

﴿۞لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ...﴾.

يعنی: «نيكی در آن نيست كه روهايتان را به سوی مشرق و مغرب گردانيد وليكن نيك آن كسی است كه به خدا و روز قيامت و ملائكه و كتاب و پيامبران ايمان داشته باشد...».

همچنين در آيه 136 سوره نساء فرموده است:

﴿... وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١٣٦﴾.

يعنی: «هركس كه به خدا و ملائكه­اش و كتاب‌هايش و پيامبرانش و روز قيامت كافر شود پس گمراه شده، گمراهی دور از راه حق».

اگر خداوند متعال دوازده امامی را بعد از رسول گرامی اسلام برای هدايت مردم فرستاده بود آيا نبايد به روشنی نام و نشانشان در قرآن می­آمد و ايمان به آن‌ها واجب شمرده می­شد؟

اين‌ها هيچ دليلی برای اثبات امامانشان در قرآن ندارند مثلاً گفته‌اند: ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ﴾ اشاره به امام زمان است در حاليكه اصلاً آيه ربطی به اين موضوع ندارد.

در آيات 84 تا 87 سود هود آمده است:

﴿۞وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ وَلَا تَنقُصُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَۖ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيۡرٖ وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ مُّحِيطٖ ٨٤ وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٨٥ بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ٨٦ قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ ٨٧﴾.

يعنی: «به سوی مدين برادرشان شعيب را فرستاديم گفت: ای قوم من، عبادت كنيد خدا را معبودی برای شما جز او نيست و از پيمانه و ترازو كم نگذاريد من خير شما را می­خواهم از عذاب فراگير بر شما بيمناكم. و ای قوم من، پيمانه و ترازو را تمام بدهيد و حقوق مردم را كم مدهيد و در زمين به فساد سر بر مداريد. باقيمانده خدا برای شما بهتر است اگر مؤمن هستيد و من بر شما نگهبان نيستم. گفتند: ای شعيب، آيا نماز تو به تو دستور مي­دهد كه آنچه را پدرانمان مي­پرستيده­اند رها كنيم يا در اموال خود به ميل خود تصرف نكنيم راستي كه تو بردبار فرزانه­ای».

در اين آيه مشاهده مي­نماييم منظور از «بقيت الله» سود حلالی است كه از كسب و كار بدست می­آيد و در تفسير «مجمع البيان» كه از تفاسير شيعی است در ذيل اين آيه می­گويد: «البقية بمعنی الباقي أي ما أبقی الله تعالی من الحلال بعد إتمام الكيل والوزن خير من البخس والتطفيف وشرط الإيمان في كونه خيرا لهم لأنهم إن كانوا مؤمنين بالله عرفوا صحه القول».

يعنی: «بقيه در اين آيه به معنای باقيمانده است آن چيزی است كه خدای تعالی از حلال برای شما گذارد پس از آنكه شما كيل و ترازو را كامل و تمام نماييد و بهتر است از برای شما از كم دادن و كم فروشی و منظور از شرط ايمان كه در اين آيه ذكر شده يعنی تمام دادن پيمانه و ترازو برای ايشان بهتر است اگر به خدا ايمان داشته و صحت اين قول را بفهمند».

همانگونه كه مشاهده نموديد، اين آيات در باره قوم شعيب است كه قرن‌ها قبل از زمان پيامبر ص مي­زيسته­اند پيامبرشان به آنان مي­گويد كم فروشی نكنيد، در آمد حلال برای شما بهتر است. شيعيان از اين آيه خواسته­اند امام زمانشان را اثبات كنند و اصولاً تمام آياتي را كه برای اثبات امامت و امام زمانشان مطرح كرده‌اند وقتی انسان به آن آيات و آيه ما قبل و ما بعد آن آيات توجه می­كند می­بيند كه اصلاً ربطی به مدّعای آنان ندارد.

اگر قرار بود خداوند متعال كسی را آخر زمان مبعوث گرداند و زمين را بوسيله او پر از عدل و داد نمايد يقيناً در قرآن نام و نشانش را بيان می­فرمود و شمّه­ای از كارهايی را كه بايد انجام دهد. ولی در قرآن اصلاً اثری از مهدی وجود ندارد.

از آيات قرآن بدست می­آيد بر خلاف آنچه می­گويند كه مهدی همه را مسلمان می­كند، تا روز قيامت يهود و نصاری وجود خواهند داشت و بين آن‌ها كينه و دشمنی وجود خواهد داشت. در اين باره در آيه 14 سوره مائده آمده است:

﴿وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰٓ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَهُمۡ فَنَسُواْ حَظّٗا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَأَغۡرَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ وَسَوۡفَ يُنَبِّئُهُمُ ٱللَّهُ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ ١٤﴾.

يعنی: «و از آنانكه گفتند ما نصاری (پيروان عيسی) هستيم پيمان گرفتيم پس فراموش كردند بخشی از آنچه را كه يادآوری شدند، پس برانگيختيم ميان آنان دشمنی و كينه را تا روز قيامت و در آينده خداوند آنان را به آنچه انجام می­دادند آگاه خواهد نمود».

از اين آيه شريفه بدست می­آيد تا روز قيامت نصاری وجود داشته و ميان آنان كينه و دشمنی وجود خواهد داشت.

همچنين در آيه 64 سوره مائده درباره يهوديان آمده است:

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۚ وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ...﴾.

يعنی: «و يهوديان گفتند كه دست خدا بسته است، دستشان بسته باد و لعنت شدند به سبب آنچه گفتند، بلكه دست‌های او (خدا) باز است انفاق می­كند هر گونه كه بخواهد و آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده به سركشی و نافرمانی بسياری از آنان خواهد افزود و بينشان تا روز قيامت دشمنی و كينه افكنديم...».

از اين آيه شريفه نيز بدست می­آيد كه تا روز قيامت يهود وجود خواهد داشت و بينشان كينه و دشمنی وجود خواهد داشت و به عبارتی جامعه و دنيای ايده­آلی را كه مي­گويند بوجود خواهد آمد در دنيا هرگز بوجود نخواهد آمد.

در نقد عقايد شيعه كتب بسياری به رشته تحرير در آمده است منجمله كتاب «اسلام ناب»، تاليف آقای عبداللهی كه در اين مورد در فصل آخر كتاب، با استناد به آيات قرآن و روايات شيعه ثابت نموده كه امام غايب شيعيان وجود نداشته و ندارد.

بازگرديم به سخن درباره فاطمه ل، فاطمه ل را در روايات شيعه، عالم به ما كان و ما يكون دانسته­اند.

ميرزا محمد تقي لسان الملك سپهر در كتاب «ناسخ التواريخ جلد دوم صفحه 266» از كتاب عيون المعجزات آورده است كه: «عمار ياسر سلمان را گفت تو را از حديثی عجيب خبر می‌دهم، گفت: يا عمار، بگو تا چه داری؟

قال: نعم شهدت علي بن أبي طالب وقد ولج علی فاطمة، فلما أبصرت به نادت: إذن لأحدثك بما كان وبما هو كائن، وبما لم يكن إلی يوم القيامة حين تقوم الساعة»**.**

می­گويد: «در خدمت علی حاضر بودم، گاهی كه بر فاطمه در آمد چون اميرالمؤمنين را ديدار كرد، ندا در داد كه نزديك شو تا بازگويم از برای تو بدانچه از بدو آفرينش بود و بدانچه می‌باشد و بچيزی كه نبوده است تا زمانی كه روز قيامت آشكار شود.....».

از اين روايت به دست می­آيد كه منظور راوی اين است كه فاطمهل از آنچه از بدو آفرينش وجود داشته و آنچه وجود نداشته و آنچه تا قيامت وجود دارد و ندارد آگاه بوده است.

در جواب بايد بگوئيم: حضرت محمد ص كه پيامبر بوده و خداوند به او قرآن نازل نموده و سوره­ای از قرآن را بنام او نامگذاري نموده و او را خاتم النبيين نام نهاده است و... عالم به ما كان و ما يكون نبوده و از آيه 101 سوره توبه بدست می­آيد كه پيامبر از منافقان اطرافش و از منافقان مدينه خبر نداشته است. خداوند در آيه 101 سوره توبه در اين باره می‌فرمايد:

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ١٠١﴾.

يعنی: «در اطراف شما از اعراب منافقانی هستند و از اهل مدينه بر نفاق مانده­اند تو آن‌ها را نمی­شناسی ما آن‌ها را می­شناسيم، بزودي دوبار آنان را عذاب خواهيم نمود، سپس آنان به سوی عذاب بزرگی روانه شوند».

از اين آيه به دست می‌آيد كه رسول اكرم ص از منافقان اطرافش و از منافقان مدينه باخبر نبوده است و آيات در اين باره زياد می‌باشدكه برای رعايت اختصار از ذكر آن‌ها خودداری می­نماييم.

حال چه شده كه فاطمه ل از علم ما كان و ما يكون با خبر بوده؟

در ترجمه جلد دهم بحارالأنوار صفحه 21، از صدوق در كتاب امالی از محمد بن قيس روايت شده كه گفت: هرگاه پيامبر خدا از سفری مراجعت می‌كرد اولين كسی را كه ديدار می‌نمود فاطمه زهرا بود. وی نزد فاطمه می‌رفت و مدت طولانی نزد او مكث می‌نمود، يك وقت كه پيغمبر اعظم اسلام به سفری رفته بود فاطمه اطهر دو خلخال نقره و يك گردنبند و دو گوشواره و پرده‌ای خريد برای موقعی كه پدر و شوهرش از سفر بازمی‌گردند. هنگامی كه پيامبر اكرم ص از مسافرت بازگشت نزد فاطمه زهرا رفت، اصحاب همچنان بر در خانی فاطمه ايستاده بودند، نمی‌دانستند توقف كنند يا بازگردند زيرا از مدت مكث آن حضرت با اطلاع نبودند، ولی رسول اكرم چندان توقفي ننموده و در حالی از پيش فاطمه خارج شد كه آثار غضب از صورت مباركش مشاهده می‌شد و آمد تا نزديك منبر نشست. فاطمه زهرا دريافت كه خشم و ناراحتی پيامبر اعظم بخاطر خلخال و گوشواره و گردنبند و پرده بوده است. فاطمه اطهر گلوبند و گوشواره و خلخال و پرده را به حضور رسول اكرم فرستاد و به آن شخص كه آن‌ها را برد فرمود: سلام مرا به پدرم برسان و بگو اين‌ها را در راه خدا به مصرف برسان...

اين روايت حاكی از اين است كه فاطمه عالم به ما كان و ما يكون نبوده والاّ عملی انجام نمی‌داده كه باعث خشم پيامبر شود.

و همچنين در صفحه 104 همان كتاب آمده است: حضرت موسی بن جعفر می‌فرمايد: يكوقت پيغمبر اسلام نزد فاطمه اطهر رفت، چون يك گردنبند در گردن آن بانو ديد لذا از او اعراض نمود، وقتی فاطمه زهرا آن گردنبند را باز كرد و كنار نهاد، رسول خدا به وی فرمود: تو از من هستی، اكنون نزد من بيا، سپس شخص سائلی آمد و حضرت زهرا آن گردنبند را به او عطا كرد.

البته ما معتقديم كه حضرت فاطمه ل بانويی مؤمنه و متقی بوده و از مهاجرين نخستين است كه خداوند در آيه100 سوره توبه، از مهاجرين نخستين و انصار تعريف نموده و وعده بهشت به آنان داده است.

و لازم به يادآوری است كه حضرت ابوبكر و حضرت عمر و حضرت عثمان نيز از مهاجران نخستين هستند و مشمول آيه 100 سوره توبه می­باشند كه وعده بهشت به آنان است.

و همچنين روايات ديگری مبنی بر عالم نبودن فاطمه ل به ما كان و ما يكون وجود دارد كه از ذكر آن‌ها برای رعايت اختصار خودداری می­نماييم.

از غلوهاي ديگری كه درباره ايشان نموده­اند اين است كه بعد از فوت پيامبرص به فاطمه ل وحی می­شده و مجموعه­ وحی­هايی كه به او می­شده علي می‌نوشته و در نهايت مصحفی شده (بنام مصحف فاطمیه) كه علم ما كان و ما يكون در آن است.

ميرزا محمد تقی لسان الملك سپهر در ناسخ‌التواريخ جلد 2 صفحه 414 و 415، از بصائر الدرجات، از حماد بن عثمان نقل می­كند كه... فرمود: گاهی كه رسول خدا به ديگر سرای تحويل داد اندوه و حزن فاطمه را فرا گرفت، كه هندسه آن را جز خدای نداند لاجرم خداوند عزوجل فرشته بدو فرستاد تا آن حضرت را در سوگواری پدر تعزيت و تسليت گفت و با او فراوان حديث كرد فاطمه خبر فرشته و شكوای سوگواری به اميرالمؤمنين آورد علي فرمود از اين پس چون احساس اين معنی فرمودي و اصفای (استماع) صوت نمودی مرا آگاهی ده، لا جرم فاطمه هنگام اصفای صوت علی را آگاه ساخت و آن حضرت آنچه فاطمه اصفا می­نمود مكتوب می­نمود، چند كه مصحفی شد، از پس اين حديث صادق آل محمد فرمود، اين مصحف نمودار حلال و حرام نيست بلكه نمودار علم ما يكونست و در كافی و العده نيز اين حديث بدينگونه روايت شده.

در جواب بايد گفت: خداوند متعال در قرآن اشاره به صحف ابراهيم و موسیإ می­نمايد و اگر صحفی نيز قرار بود به فاطمه ل بدهد حتماً بدان اشاره مي­نمود. خداوند در قرآن درباره عيسی می‌فرمايد به او انجيل داديم، درباره موسی می­فرمايد به او تورات داديم، درباره داوود می­فرمايد به او زبور داديم در سوره مريم آمده كه به يحيی فرموده:

﴿يَٰيَحۡيَىٰ خُذِ ٱلۡكِتَٰبَ بِقُوَّةٖۖ...﴾.

يعنی: «ای يحيی كتاب را با توانايی بگير...»

ولي از مصحف فاطمه در قرآن خبری نيست.

حضرت محمد ص آخرين پيامبر است و وحی به او ختم شده است. در خطبه 132 نهج البلاغه آمده است:

«... أرسله علی حين فترة من الرسل وتنازع من الألسن وختم به الوحي».

يعنی: «... خداوند متعال، محمد را در زمانی فرستاد كه مدت‌ها بود پيامبری روی زمين نيامده بود و مردم به جان يكديگر افتاده بودند. خداوند با فرستادن محمدص برنامه پيامبران ديگر را تعقيب كرد و وحی را به او ختم نمود».

از اين خطبه بدست می­آيد كه بعد از حضرت رسول ص به كسی وحی نمی‌شود و رواياتی كه می­گويد به فاطمه ل وحی می­شده و مصحفی داشته دروغ است.

قيامت و شفاعت

در كتاب ستارگان درخشان جلد2 از انتشارات كتابفروشی اسلاميه در صفحه 113 آمده است: باقر آل محمد ص می­فرمايد: «حضرت فاطمه زهرا در روز قيامت در كنار جهنم خواهد ايستاد، در آن روز ميان دو چشم هر كسی نوشته خواهد شد كه مؤمن است يا كافر؟ در آن روز يكی از دوستداران اهل بيت را كه گناه زيادی كرده باشد به طرف جهنم خواهند برد وقتی كه او را نزديك حضرت زهرا ميرسانند آن بانو در پيشانی آن شخص می‌خواند كه اين شخص دوست زهرا و فرزندان اوست در اين موقع زهرا می­گويد: آی خدای من، تو مرا فاطمه ناميدی و وعده فرمودی كه دوستان مرا از آتش جهنم نجات دهی وعده تو حق است تو خلف وعده نخواهی كرد. خدای رئوف در جواب می­فرمايد: ای فاطمه، راست گفتی حقا كه من تو را فاطمه ناميدم تو و آن افرادی را كه دوستدار تو و امامانی كه از فرزندانت بوجود آمده باشند از آتش جهنم نجات داده­ام وعده من بر حق است و خلف وعده نخواهم كرد. اين شخص را از اين نظر دستور دادم در جهنم ببرند كه تو او را شفاعت كنی و من هم شفاعت تو را در حق او قبول نمايم تا آن قدر و منزلتی كه تو نزد من داری بر ملائكه و پيغمبران معلوم شود....

جواب- اين روايت و روايات نظير اين روايت باعث می­شود كه مردم بر گناه نمودن جسور شوند، بدنبال فسق و فجور بروند، هر ظلمی را انجام دهند و گمان نمايند با دوست داشتن فاطمه ل و اولاد او به جهنم برده نشده و فاطمه آنان را به بهشت می­برد و به نظر ما يكی از دلايلی كه در جامعه ايران ما، دروغ و گناه رواج دارد همين وعده و وعيدهای دروغينی است كه در روايات آورده­اند. خداوند در آيات 74 و 75 و 76 سوره طه می­فرمايد:

﴿إِنَّهُۥ مَن يَأۡتِ رَبَّهُۥ مُجۡرِمٗا فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ ٧٤ وَمَن يَأۡتِهِۦ مُؤۡمِنٗا قَدۡ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلۡعُلَىٰ ٧٥ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ ٧٦﴾.

يعنی: «به راستی هر آنكه گنهكار بسوی پروردگارش رود برای او جهنمی خواهد بود كه در آن نه می­ميرد و نه زنده مي­ماند. و هر كس كه به پيشگاه پروردگارش با ايمان و اعمال صالح بيايد، پس برای آن‌ها درجات اعلی خواهد بود. بهشت‌های جاويدی كه نهرها زير آن جاريست و در آن‌ها جاويد خواهند بود و اين است پاداش هر كس كه پاك شد».

از اين آيات بدست می­آيد كه گناه باعث جهنمی‌شدن می­شود و ايمان و عمل صالح و تقوی باعث بهشتی‌شدن است نه محبت كسی را در دل داشتن.

خداوند در آيات 108 و 109 و 110 و 111 و 112 همين سوره (طه) صحنه قيامت را مجسم نموده است و فرموده است:

﴿يَوۡمَئِذٖ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُۥۖ وَخَشَعَتِ ٱلۡأَصۡوَاتُ لِلرَّحۡمَٰنِ فَلَا تَسۡمَعُ إِلَّا هَمۡسٗا ١٠٨ يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠ ۞وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِۖ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا ١١١ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَا يَخَافُ ظُلۡمٗا وَلَا هَضۡمٗا ١١٢﴾.

يعنی: «در آن روز همگان از دعوت كننده­ای (بانگ‌زن محشر) كه انحرافی در او نيست پيروی كنند و همه صداها در برابر (عظمت خدای) رحمان به خاموشی گرايد و جز صدای آهسته نشنوی. آن روز هيچ شفاعتی نفع نبخشد مگر برای كسی كه خدا اجازه داد و راضی شد كه سخنی برای او گفته شد. خدا هر آنچه را پيش روی و پشت سر دارند می­داند و هيچ علمی به او احاطه ندارد. و تمام چهره­ها در برابر آن زنده پاينده خاضع شوند و هركس بار ظلمی بدوش دارد مايوس گردد. و هر كس كه اعمالش صالح و مؤمن بوده باشد پس نه از هيچ ظلمی بترسد و نه از هيچ نقصانی».

در اين آيات نيز مشاهده می­نماييد به ايمان و عمل صالح اشاره نموده است.

برخي معتقدند كه شفاعتی در قيامت نيست و معنی آيه ﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩﴾. درباره شفاعت در دنياست و می­گويند منظور اين است كه اگر شفاعتی در دنيا برای كسی شده باشد در صورتی در آخرت به او نفع می‌دهد كه او در دنيا آنگونه بوده كه خداوند از اينكه برايش شفاعت شود راضی باشد. اگر كسی در دنيا برای ما از خداوند طلب آمرزش نمايد كه طلب آمرزش هم نوعی شفاعت است وقتی در آخرت آن دعا برای ما سودمند خواهد شد كه ما در دنيا آنگونه باشيم كه خداوند راضی باشد كسی برای ما طلب آمرزش كند. لذا در آيه 80 سوره توبه مشاهده می­نماييم خداوند به پيامبرص می‌فرمايد:

﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٨٠﴾.

يعنی: «(مساوی است اينكه) برای كافران طلب آمرزش نمايی يا نكنی، اگر هفتاد مرتبه نيز برای آنان طلب آمرزش كنی هرگز خدا آنان را نمی­بخشد اين بدين سبب است كه آنان به خدا و رسولش كافر شدند و خداوند گروه فاسقان را هدايت نمی­كند».

برخی را عقيده بر اين است كه منظور از شفاعت در آيه 109 سوره طه شفاعت در قيامت است ولی نه آنگونه كه شيعيان می‌پندارند بلكه در قيامت حاكم مطلق خداوند است و او معين می‌كند كه برای چه كسی شفاعت بشود و برای بدكاران شفاعتی نخواهد شد. (و این عقیده در مورد شفاعت مطابق آیات و احادیث صحیح و صریح است).

و در هر صورت از اين آياتي كه مشاهده نموديد بدست می­آيد كه ظالمان و بدكاران در آخرت در جهنم خواهند بود و راه نجات اعمال صالح و تقوی می­باشد.

از آيه 19 و20 سوره زمر بدست می­آيد كه در قيامت از دست حضرت محمدص نيز كه آخرين برگزيده­ی خداست برای نجات گناهكاران كاری بر نمی‌آيد. خداوند در آيه19 و20 سوره زمر می­فرمايد:

﴿أَفَمَنۡ حَقَّ عَلَيۡهِ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩ لَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ رَبَّهُمۡ لَهُمۡ غُرَفٞ مِّن فَوۡقِهَا غُرَفٞ مَّبۡنِيَّةٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ ٱلۡمِيعَادَ ٢٠﴾.

يعنی: «آيا كسی كه فرمان عذاب او ثابت شده آيا تو (می­توانی) كسی را كه در آتش خواهد بود نجات دهی. ولی آنانكه از نافرمانی پروردگارشان ترسيده­اند غرفه‌هايی دارند كه بر فرازش غرفه­هايی ديگر ساخته شده است از زير آن نهرها جاری است خداوند وعده نموده است، خداوند وعده­اش را خلاف نمی‌كند».

از آيه 19 كه بصورت استفهام انكاری بيان شده بدست می­آيد كه در قيامت حتی از دست آخرين پيامبر خدا نيز كاری برای كسانيكه لايق آتش شده­اند بر نمی­آيد و از آيه20 بدست می‌آيد كه نجات از آتش در متقی‌بودن است.

در آيه 123 و124 سوره نساء آمده است:

﴿لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا ١٢٤﴾.

يعنی: «(وعده خدا) بر وفق آرزوی شما و آرزوی اهل كتاب نيست هر كس كار بدی انجام دهد به آن جزا داده می­شود و جز خداوند يار و مددكاری برای خود نمی‌يابد. و هر كس از مرد يا زن اعمال شايسته انجام دهد در حاليكه مؤمن باشد اينان به بهشت در آيند و به كمترين ميزانی ستم نبينند».

و در اين باره آيات در قرآن زياد است كه نشان می­دهد بايد از شرك و گناه و ظلم و بدی بپرهيزيم تا جهنمی نشويم و بايد مؤمن و متقی و صالح باشيم تا لايق بهشت شويم.

درباره دوستی خويشاوندان پيامبر ص برخی به بخشی از آيه 23 سوره شوری استناد می­كنند كه فرموده است:

﴿...قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ...﴾.

يعنی: «... بگو برای تبليغم از شما مزدی در خواست نمی­كنم مگر علاقه نزديكی (به خدا) را...».

و می­گويند: منظور از خويشاوندان پيامبر، فاطمه و علی و اولاد آن‌ها می­باشند.

در جواب بايد بگوييم: اولاً فرض را بر اين می­گذاريم كه اين برداشت شيعيان از آيه صحيح است كجای آيه گفته است اين دوستی كافی است و شما را از عذاب آتش می­رهاند؟

ديگر اينكه سوره شوری در مكه نازل شده و در آن وقت علی با فاطمه ازدواج نكرده بوده است و از كسانيكه شيعيان آن‌ها را خويشاوندان پيامبر می­دانند جز علی و فاطمهب كسی نبوده است در حاليكه خديجه ل همسر پيامبر وجود داشته و حمزه و ساير مؤمنين از خويشاوندان پيامبر وجود داشته­اند. صحيح نيست بگوييم آيه درباره خديجه و حمزه و ساير خويشاوندان مومن پيامبر نيست و درباره كسانی است كه برخی از آنان هنوز بدنيا نيامده­اند.

ديگر اينكه اگر منظور از «في القربی» خويشاوندان پيامبر بود بايد به لفظ «ذوی القربی» می­آمد كه خويشاوند را معنی می­دهد و در آيات ديگر به همين لفظ آمده است نه اينكه بصورت «فی القربی» بيايد.

ديگر اينكه «قربی» عام است و در حرف «ی» صحبتی از من وجود ندارد كه اختصاص به اقوام و خويشان پيامبر داشته باشد، به عبارتی «يای» متكلم وحده در «قربی» وجود ندارد.

ديگر اينكه در آيه24 سوره توبه كه برخی از مفسرين می‌گويند: آخرين سوره­ای است كه به پيامبر نازل شده است خداوند در مورد دوستی، تكليف مسلمانان را روشن نموده است و فرموده:

﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٤﴾.

يعنی: «بگو: اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و عشيره‌تان و مال‌هايی كه آن‌ها را پس انداز كرده­ايد و تجارتی كه از كسادی آن بيم داريد و خانه‌هايي كه آن‌ها را دوست داريد، دوست‌داشتنی‌تر است نزد شما از خداو رسولش و جهاد در راه او (خدا) پس منتظر باشيد تا خدا فرمانش را صادر كند و خداوند گروه فاسقان را هدايت نمی­كند».

از اين آيه بدست می­آيد كه دوستی خدا و پيامبر و جهاد در راه خدا بايد از هر چيزی در قلب مومن بيشتر باشد و البته جهاد هر نوع كوششی در راه خداست و تنها قتال (جنگ كردن) نيست. و در نتيجه مشاهده می­نماييم كه دوستی­های ديگر منجمله دوستی مومنان با يكديگر و يا دوست داشتن خويشان پيامبر در مقابل اين دوستی­ها يعنی دوستی خداو پيامبرش و جهاد در راه خدا چقدر كم ارزش است.

اگر در زمان رسول خدا ص كسی از مؤمنی از قبيله قريش سؤال می­نمود تو علی و فاطمه را بيشتر دوست داری يا خدا و رسول و جهاد در راه خدا را، طبق اين آيه بايد می­­گفت خدا و رسول و جهاد در راه خدا را. و در زمان ما اگر كسی از ما بپرسد كه آيا شما علی و فاطمه و اولادشان را بيشتر دوست داريد و يا خدا و رسولش و جهاد در راه خدا را بايد طبق اين آيه بگوييم خدا و رسولش و جهاد در راه خدا. تازه اينكه دوستی خدا و رسول و جهاد در راه خدا كافی نيست واقعاً بايد با مال و جان در راه خدا جهاد نماييم و آگاه نمودن مردم و نجاتشان از شرك و خرافات جهاد در راه خدا بحساب می­آيد. همين كتابی را كه بنده می­نويسم و در نوشتن آن از هيچكس جز خداوند قادر متعال واهمه ندارم و برای رضايت خداوند است نوعی جهاد بحساب می­آيد و اميدوارم مورد قبول خداوند مهربان قرار گيرد.

اگر در زمان رسول الله بعد از آيه24 سوره توبه از صحابه پيامبر منجمله ابوبكر و عمر و عثمان و از زنان پيامبر و از دو دختر پيامبر سؤال می­شد كه شما علی و فاطمه و اولاد او را بيشتر دوست داريد و يا خدا و پيامبر و جهاد در راه خدا را بايد طبق اين آيه می­گفتند خدا و رسول و جهاد در راه خدا را.

ما هم علی و فاطمه و اولادشان را دوست داريم زيرا مؤمنان بايد مؤمنان ديگر را دوست داشته باشند ولی خدا و رسول و جهاد در راه خدا را از علی و فاطمه و اولادشان بيشتر دوست داريم.

و خدا را از رسولش و جهاد در راهش بيشتر دوست داريم. در آيه165 سوره بقره آمده است:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ وَلَوۡ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذۡ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ أَنَّ ٱلۡقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعَذَابِ ١٦٥﴾.

مشاهده می‌نمائيم در بخشی از اين آيه فرموده:

﴿... وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ...﴾.

يعنی: «مؤمنان در دوستی خدا قويترند...».

و بدين معنی است كه خدا را از هر چيز و هر كس بيشتر دوست دارند و آيه ﴿...قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ...﴾.

با آيه 24 سوره توبه بيشتر تناسب دارد زيرا معنی آيه اين است كه: بگو از شما برای تبليغم مزدی تقاضا نمی­كنم مگر علاقه نزديكی (به خدا) را.

باز گرديم به شفاعت در قيامت، خداوند در آيات 6 و7 و8 و9 و10 و11 سوره القارعه فرموده است:

﴿فَأَمَّا مَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ ٦ فَهُوَ فِي عِيشَةٖ رَّاضِيَةٖ ٧ وَأَمَّا مَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ ٨ فَأُمُّهُۥ هَاوِيَةٞ ٩ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا هِيَهۡ ١٠ نَارٌ حَامِيَةُۢ ١١﴾.

يعنی: «(در قيامت) هر كس كفه­های (نيكی‌های) او سنگين باشد. برخوردار از زندگی پسنديده خواهد شد. و اما هر كس كه كفه‌های (نيكی‌های) او سبك باشد. پس بازگشت او هاويه خواهد بود. و تو چه می­دانی آن (هاويه) چيست. آتش زبانه كشيده است».

اين آيات نيز مؤيد اين است كه در قيامت تقوی و ايمان و اعمال صالح باعث نجات است نه محبت كسی را در دل داشتن.

آيات ديگری نيز وجود دارد كه نشانگر اين است كه در قيامت ايمان و تقوی و عمل صالح باعث نجات می­شود كه برای رعايت اختصار از ذكر آن آيات خودداری می­نماييم.

توسل جستن به فاطمه (عليها السلام)

يكی از شرك و بدعت­هايی را كه در كتب شيعه آورده­اند توسل جستن به فاطمه عليها السلام است. در جامعه ما، مشاهده می­شود كه برخی از شيعيان در برخی از دعاهايشان متوسل به ائمه خود می­شوند.

دعای توسل، ندبه، فرج، نمونه­هايی از اين توسلات است. و در محك قرآنی اين توسلات شرك محسوب می­شود و شرك از بزرگترين گناهان است تا حدی كه اگر كسی در دنيا از شرك دست بر ندارد و توبه نكند خداوند گناه شركش را در آخرت نمی­آمرزد. و وعده آتش به او داده است.

خداوند تبارك و تعالی در قرآن كيفيت دعا نمودن را به ما تعليم داده است و تمام دعاهای قرآن ارتباط مستقيم بنده با پروردگار است.

در قبل از زمان حضرت محمد ص پيامبرانی وجود داشتند كه در زمان ايشان هيچكدام وجود نداشتند و در قرن‌ها قبل از زمان ايشان از دنيا رفته بودند. شما حتی يك آيه در قرآن نمی­يابيد كه در آن گفته شده باشد به پيامبران قبل از محمد ص متوسل شويد. يك آيه در قرآن پيدا نمی­كنيد كه در آن گفته باشد به ابراهيم، موسی، عيسی، و ساير انبياء‡ متوسل شويد و آنان را واسطه بين خود و خدا بدانيد. بلكه دعاهايی كه در قرآن به ما تعليم داده شده است همگی تماس مستقيم با خدا می‌باشد.

اگر ما در زمان انبياء بوديم و آن‌ها زنده بودند و آن‌ها را می­ديديم و از آنان می‌خواستيم برای ما از خداوند طلب آمرزش كنند و يا به عبارتی متوسل به آنان می‌شديم اشكال نداشت ولی اكنون كه آنان وجود ندارند، اگر ما متوسل به مجسمه ساخته شده به شكل آنان و يا متوسل به قبرشان شويم شرك خواهد بود.

در سفر هند مشاهده نمودم در كنار بتخانه قبری بود و بت­پرستان اعمال و آدابی را كه با بت­ها انجام می­دادند عيناً همان آداب و اعمال را برای صاحب قبر انجام می­دادند.

در وسائل الشيعه «كتاب الصلاة»، ابواب «احكام المساكن» از امام صادق روايت نموده كه گفت: «قال أميرُ المؤمنين: بَعَثَنِي رَسُولُ اللهِ**ص** في هَدْمِ القُبُورِ وَکَسْرِ الصُّوَرِ».

يعنی: «علی گفت: رسول خدا مرا مامور نمود در خراب كردن قبرها و شكستن بت‌ها».

همچنين بدنبال اين روايت آمده است: «... عن أبي عبد الله قال: قَالَ أَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ : بَعَثَنِيَ رَسُوْلُ الْلَّهِ (صَلَّىَ الْلَّهُ عَلَيْهِ وَآَلِهِ) إِلَىَ الْمَدِيْنَةِ فَقَالَ: لَا تَدَعْ صُوْرَةً إِلَّا مَحَوْتَهَا وَلَا قَبْرَا إِلَّا سَوَّيْتَهُ....».

يعنی: «...از امام صادق كه گفت: امير­المومنين گفت: مرا رسول خدا مامور نمود بسوی مدينه پس گفت صورتی را باقی مگذار مگر اينكه آن را محو نمايی و قبری را باقی مگذار مگر اينكه آن را با خاك مساوی كنی...».

اگر دقت كنيم مشاهده می­نمائيم در اين روايات قبر در كنار بت ذكر شده است و در آن زمانها قبرها بت شده بودند و حضرت علی بدستور حضرت محمد ص مامور می­شود آن‌ها را ويران نمايد و با خاك يكسان نمايد. همچنين در وسائل الشيعه «ابواب مكان المصلی» آورده­اند:

«... عَنْ أَبِيْ عَبْدِالْلَّهِ : أَنَّ رَسُوْلَ الْلَّهِ نَهَيَ أَنْ يُصَلَّی عَلَی قَبْرِهِ أَوْ يُقْعَدَ عَلَيْهِ أَوْ يُبْنَىْ عَلَيْهِ»**.**

يعنی: «... رسول خدا نهي نمود از اينكه (بعد از مرگش) بر قبرش نماز بخوانند يا بر آن بنشينند يا بر آن بنا كنند».

و همچنين در وسائل الشيعه ابواب «احكام المساكن» از ابی عبدالله نقل فرموده: «... عن أبي عبد الله قال: لَا تَبْنُوْا عَلَىَ الْقُبُوْرِ وَلَا تُصَوِّرُوا سُقُوْفَ الْبُيُوْتِ فَإِنَّ رَسُوْلَ الْلَّهِ كَرِهَ ذَلِكَ».

يعنی: «... ابی عبدالله (امام صادق) فرمود: «بر قبرها بنا نكنيد و سقف خانه­ها را تصوير نكشيد، زيرا اين چيزها را رسول خدا خوش نداشت».

در صحيح البخاری «كتاب الصلاة» آورده­اند:

 ... عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ المُؤْمِنِينَ، أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ، وَأُمَّ سَلَمَةَ ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالحَبَشَةِ فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «إِنَّ أُولَئِكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ القِيَامَةِ».

يعنی: «... از عايشه نقل شده است كه ام حبيبه و ام سلمه ياد نمودند از كنيسه‌ای كه در حبشه ديده بودند كه در آن تصاويري بود. پس آن را برای پيامبر ص ياد نمودند، پيامبر فرمود: آنان قومي هستند كه هرگاه بنده صالحی در ميانشان فوت كند بر قبرش مسجدی بنا می­كنند و آن صورت‌ها را تصوير می­نمايند. آنان بدترين مخلوقات نزد خدا در قيامت هستند».

در مسند زيد بن علی بن الحسين در چگونگی غسل دادن پيامبر ص آمده است:

حَدَّثَنِيْ زَيْدُ بْنُ عَلِيِّ عَنْ أَبِيْهِ عَنْ أَبِيْهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ قَالَ: لَمَّا قُبِضَ رَسُوْلُ الْلَّهِ**ص** اخْتَلَفَ أَصْحَابُهُ أَيْنَ يُدْفَنُ، فَقَالَ عَلَيٌّ : إنْ شِئْتُمْ حَدَّثْتُكُمْ، فَقَالُوْا حَدِّثْنَا، قَالَ: سُمِعْتُ رَسُوْلَ الْلَّهِ صَلَّىَ الْلَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ:«لَعَنَ الْلَّهُ الْيَهُوْدَ وَالْنَّصَارَىَ كَمَا اتَّخَذُوا قُبُوْرَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ إنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ الَا دُفِنَ مَكَانَهُ الَّذِيْ قُبِضَ فِيْهِ...».

يعنی: «(از علی نقل شده كه) گفت: هنگاميكه رسول خدا ص رحلت نمود، اصحاب اختلاف كردند كه در كجا دفن شود؟ آنگاه علی گفت: اگر بخواهيد برای شما نقل می­كنم، گفتند: بگو، گفت: از رسول خدا شنيدم كه می­گفت: خدا يهود و نصاری را لعنت نمود كه قبور انبياء‌شان را مساجد قرار دادند هييچ پيغمبری از دنيا نرفت مگر اينكه در همان مكان كه از دنيا رفته بود دفن شد».

رسول خدا ص در همان مكانی كه رحلت نمود دفن شد يعنی در حجره عايشهل او را دفن نمودند و تا عايشه زنده بود يعنی پنجاه سال هيچكس نيامد درب حجره او كه در را باز كن می­خواهيم قبر رسول خدا را زيارت كنيم. اين بدعتها در قرن‌های بعد بتدريج پيدا گرديد چون مسلمين با فرقه­های مختلف از يهود و نصاری و گبران و مجوسان و بودائيان تماس گرفتند و در ممالك آنان مقابر فراعنه و شاهان از قبيل كورش و داريوش و اهرام مصر را ديدند، اين كارها ميانشان رواج گرفت و بنام بزرگان و شاهزادگان قبور زياد شد منجمله قبر شاهزاده حمزه، شاهزاده جعفر، شاهزاده جلال الدين، شاهزاده عبدالعظيم و غيره و متوليان و خدامان هم برای نفع خود هر چه توانستند به اين كارها تشويق نمودند و يك زيارت را بهتر از صد حج و يا هزار حج جلوه دادند و زيارتنامه نوشتند. در حاليكه در قرآن حتی يك آيه وجود ندارد كه در آن، مؤمنين را تشويق به زيارت نمودن قبور نموده باشد.

روايت ساخته­اند مبنی بر اينكه هر كس قبر فاطمه معصومه را در قم زيارت كند بهشت بر او واجب می­شود و اين روايت باعث می‌شود كه مردم بدنبال اعمال صالح و دوری‌نمودن از گناه نباشند هزاران فسق و فجور انجام دهند بعد مسافرتی به قم نمايند و به زيارت روند و گمان نمايند بهشتی شده­اند و در آخرت به بهشت برده خواهند شد.

می­دانيم در زمان حضرت محمدص هيچ يك از انبيای قبل از او زنده نبودند بلكه صدها سال قبل از دنيا رفته بودند و قبوری داشتند مانند قبر پدر امت اسلام ابراهيم، كه در شهر الخليل است، شما بابت نمونه حتی يك آيه در قرآن پيدا نمی­كنيد كه در آن گفته شده باشد برويد و قبر انبياء را زيارت نمائيد. بلكه در آيات قرآن مؤمنين تشويق شده­اند كه در زمين گردش نمايند و آثار باقی مانده از ستمگران را مشاهده نمايند و عبرت گيرند و همچنين در زمين سير كنند و درباره آغاز خلقت تفكر كنند. همچنين امر شده­اند كه اگر مستطيع شدند به حج خانه خدا بروند و سوره­ای بنام حج در قرآن است ولی هيچ آيه­ای نيست كه در آن به مؤمنين گفته شده باشد كه به زيارت قبور برويد.

پيامبران و شهداء و صالحين، بعد از مرگشان جسدشان در قبر گذاشته شده است و خداوند در آيه 22 سوره فاطر فرموده است:

﴿... إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ ٢٢﴾.

يعنی: «... خداوند هر كس را كه بخواهد می­شنواند و تو كسانی را كه در قبرها هستند نمی­توانی بشنوانی».

حضرت محمد ص كه آخرين پيامبر است در زمان حياتش طبق همين آيه (22 سوره فاطر) قادر نبوده كسانی را كه در قبرها هستند بشنواند و انبيای قبل از ايشان همگی رحلت نموده بودند و جسدشان در قبرهايشان بوده و همچنين شهداء در زمان پيامبر بعد از شهادتشان در قبر گذاشته شده بودند و پيغمبر قادر نبوده آنان را بشنواند، اگر هم در قبر گذاشته نمی­شدند باز قادر به شنوانيدن آنان نبوده است. در خطبه 223 نهج البلاغه، درباره اهل قبور آمده است: «... أَصْبَحَتْ مَسَاکِنُهُمْ أَجْدَاثاً، وَأَمْوَالُهُمْ مِيرَاثاً. لاَ يَعْرِفُونَ مَنْ أَتَاهُمْ، وَلاَ يَحْفِلُونَ مَنْ بَکَاهُمْ، وَلاَ يُجِيبُونَ مَنْ دَعَاهُمْ...».

يعنی: «... (اهل قبور) خانه­هايشان قبرهايشان شد و اموال آنان تقسيم گرديد، كسی را كه بر سر گورشان آيد نمی­شناسند و به كسی كه بر ايشان گريه كند توجه ندارند و هر كس ايشان را صدا بزند جواب ندهند...».

و در خطبه 110 نهج البلاغه درباره اهل قبور آمده است: «... فَهُمْ جِيرَةٌ لاَ يُجِيبُونَ دَاعِياً، وَلاَ يَمْنَعُونَ ضَيْماً، وَلاَ يُبَالُونَ مَنْدَبَةً، إِنْ جِيدُوا لَمْ يَفْرَحُوا، وَإِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا، جَمِيعٌ وَهُمْ آحَادٌ، وَجِيرَةٌ وَهُمْ أَبْعَادٌ، مُتَدَانُونَ لاَ يَتَزَاوَرُونَ».

يعنی: «... (اهل قبور) همسايگانی هستند كه هرگاه آنان را ندا كنند جواب ندهند و ظلم و ستمی را جلوگيری ننمايند و به نوحه سرايی متوجه نشوند. اگر در حق ايشان نيكی شود شاد نگردند و اگر قحطی شود ياس ندارند اطراف يكديگرند ولی تنها هستند و همسايه­اند در حاليكه از هم دورند، با اينكه نزديكند به ديدار هم نروند».

خداوند تبارك و تعالی در آيات 5 و 6 سوره احقاف فرموده:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ ٦﴾.

يعنی: «و چه كسی گمراه­تر است از كسی كه افرادی را به فرياد بخواند كه اگر تا روز قيامت هم آن‌ها را صدا بزند پاسخش نمی‌گويند و غافل از فريادِ فرياد زدگانند. و چون مردم محشور گردند دشمن آنان (مشركين) باشند و به عبادتشان انكار ورزند».

و نوع ديگری از شرك كه در جامعه ايران ما وجود دارد، توسل به غير خدا است. گاهی شنيده می­شود برخی از افراد در هنگام ناراحتی فاطمه زهرا، حضرت عباس، امام رضا و... را به فرياد می­طلبند، در حاليكه از آيه 65 سوره عنكبوت و برخی ديگر از آيات قرآن بدست می­آيد كه مشركان مكه با اينكه مشرك بودند در هنگام سختی و ناراحتی، خدا را ندا می­نمودند. در اين باره در آيه 65 سوره عنكبوت آمده است:

﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ ٦٥﴾.

يعنی: «هنگاميكه در كشتی سوار شوند خدا را خالصانه می­خوانند ولی هنگاميكه به سوی خشكی آنان را رساند شرك ورزند».

يكي از مؤمنين می­گفت، مشركان در زمان رسول خدا ص از برخی از مؤمنان در زمان ما در هنگام سختی­ها خداشناس­تر بودند آنان در هنگام ترس خدا را خالصانه می­خواندند ولی برخی از مؤمنين در زمان ما به هنگام ترس به گمان خود به فاطمه زهرا، حضرت عباس، عبدالقادر گيلانی و... متوسل می‌شوند.

حال ممكن است گفته شود مگر در قرآن نيامده كه بسوی خدا وسيله­ای بجوئيد؟ جواب اين است كه بايد ببينيم وسيله چيست؟ مفسرين و لغويين «وسيله» را به معنی «ما يتوسل به من الطاعات والعلم» يعنی: «آنچه از طاعات و علم كه به آن‌ها توسل جويند» معنی كرده­اند.

و در خطبه 109 نهج­البلاغه در تعريف «وسيله» آمده است:

«إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَي اللهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَي: الْأَيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ، وَالْجِهادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلاَمِ، وَکَلِمَةُ الْإِخْلاَصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ، وَإِقَامُ الْصَّلاَةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ، وَإِيتَاءُ الزَّکَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ، وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَاب، وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحَضَانِ الذَّنْبَ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاةٌ فِي الْمَالِ وَمَنْسَأَةٌ في الْأَجَلِ، وَصَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُکَفِّرُ الْخَطِيئَةَ، وَصَدَقَةُ الْعَلاَنِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ...».

يعنی: «همانا بهترين چيزی كه درخواست كنندگان از خداوند عزيز به آن توسل جويند، ايمان به خدا و به رسول او و جهاد در راه خداست كه موجب عظمت اسلام است و كلمه اخلاص (لا إله إلا الله) كه امری است فطری. و بپا داشتن نماز كه علامت دين است و پرداختن زكات كه فريضه­ای است واجب و روزه ماه رمضان كه وسيله­ای است برای جلوگيری از عذاب الهی و حج و عمره كه فقر را ريشه كن می‌سازد و گناه را می­شويد و صله رحم كه مال را زياد می­كند و مرگ را به تأخير می‌اندازد و صدقه پنهان كه خطايا را می­پوشاند و صدقه آشكار كه مرگ بد را دفع می‌كند».

در اين خطبه مشاهده می­نمائيم كه وسيله­ها را ذكر می­نمايد و تمام اين وسيله­ها چيزی است كه خداوند در قرآن به آن امر فرموده است. ولی بت­پرستی و قبرپرستی و آلهه گرفتن كه وسيله نيست بلكه شرك است.

بت­پرستان نيز به گمان خود بت­ها را وسيله می­دانستند. در اين باره در آيه 3 سوره زمر آمده است:

﴿... مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ...﴾.

يعنی: «... (بت­پرستان می­گفتند) ما اين‌ها را عبادت نمی­كنيم جز اينكه ما را به خدا نزديك می­سازند...».

و خداوند در آخر همين آيه می­فرمايد:

﴿... إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ٣﴾.

يعنی: «... خداوند اين كسانی را كه دروغ پرداز ناسپاس هستند، هدايت نمی‌كند».

و همچنين در آيه 18 سوره يونس می­فرمايد:

﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾.

يعنی: «به غير از خدا مي­پرستند آنچه را كه نه ضرری برای آنان می­تواند داشته باشد و نه نفعی را، و می­گويند اين‌ها شفيعان ما نزد خدا هستند، بگو آيا خدا را آگاه می­كنيد به چيزی كه در آسمانها و زمين از آن آگاهی ندارد، خداوند منزه است و برتر است از آنچه به او شرك می­آورند».

نكته ديگر اينكه، آن كس كه در همه جا هست و با همه افراد و اشياء است، و هر كس او را در هر جا صدا بزند صدايش را می‌شنود و همه چيز و همه كس را می­بيند و به نيت­های دلها آگاه است فقط خداست و غير از او كسی اين صفات را ندارد حال اگر كسی معتقد باشد كه انبياء و شهدا نيز در همه جا حضور دارند و هر كس آن‌ها را صدا بزند صدايش را می­شنوند و او را می­بينند، برای اين صفات خدا شريك قايل شده و مشرك می‌باشد.

خداوند در آيه 4 سوره حديد درباره اين صفتش می­فرمايد:

﴿... وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ٤﴾.

يعنی: «... و او (الله) با شماست هر جا كه باشيد و الله به آنچه انجام می­دهيد بيناست».

در خطبه 46 نهج­البلاغه از قول علی آورده­اند كه به هنگام رفتن به سوی اهل شام به خداوند عرض می­نمايد:

«... اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ في السَّفَرِ، وَأَنْتَ الْخلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ، وَلاَ يَجْمَعُهُما غَيْرُکَ، لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لاَ يَکُونُ مُسْتَصْحَباً، وَالمُسْتَصْحَبُ لاَ يَکُونُ مُسْتَخْلَفاً».

يعنی: «پروردگارا، تو همراه من در سفر هستی و جانشين من در خانه و اين صفت در غير از تو جمع نمی­­شود زيرا كسی كه جانشين باشد همراه نيست و كسی كه همراه باشد جانشين نيست».

و نكته ديگر اينكه، انبياء و شهداء اكنون مرده­اند و در بهشت برزخی روحشان زنده است و غافل از دنيای ما می­باشند.

از آيه 26 سوره يس بدست می­آيد كه كسی كه شهيد می­شود روحش در بهشت برزخی قرار می­گيرد، زيرا در آيه 26 و 27 سوره يس آمده است:

﴿قِيلَ ٱدۡخُلِ ٱلۡجَنَّةَۖ قَالَ يَٰلَيۡتَ قَوۡمِي يَعۡلَمُونَ ٢٦ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ٢٧﴾.

يعنی: «(به حبيب نجار بعد از شهادتش) گفته شد: داخل بهشت شو. گفت: ای كاش قوم من می­دانستند. در مقابل چه چيزی پروردگارم مرا آمرزيد و مرا از اكرام شوندگان قرار داد».

و همچنين در آيه 117 سوره مائده نيز به غفلت (عيسی) از دنيای ما در بعد از رحلتش اشاره می­نمايد و می­فرمايد:

﴿... وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١١٧﴾.

يعنی: «... (عيسی در قيامت خواهد گفت) و بودم بر آن‌ها شاهد، مادامی كه در ميان آن‌ها بودم پس از هنگاميكه مرا ميراندی تو بر آن‌ها مراقبی و تو بر هر چيزی شاهدی».

از اين آيه نيز بدست می­آيد كه عيسی بعد از رحلتش از امتش با خبر نيست.

در آيه 109 سوره مائده آمده است:

﴿۞يَوۡمَ يَجۡمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبۡتُمۡۖ قَالُواْ لَا عِلۡمَ لَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١٠٩﴾.

يعنی: «روزی كه الله، پيامبران را جمع می­كند پس از آنان می‌پرسد چه مقدار مورد اجابت قرار گرفتيد خواهند گفت: نمی‌دانيم، خدايا تنها تو هستی دانای غيب‌ها».

و آيات بيشتری در قرآن درباره بی‌خبری انبياء از دنيای ما وجود دارد كه برای رعايت اختصار از ذكر آن‌ها خودداری می­نمائيم.

همانگونه كه گفته شد مشركان در زمان رسول خدا ص در سختی‌ها به فطرت
«خدا­پرستی­شان نزديك شده و خدا را خالصانه ندا می­نمودند. حال اگر برای ما ناراحتی پيش آيد مثلاً در معرض غرق شدن قرار بگيريم هيچ نجات غريقی نيز نباشد آيا بايد خدا را ندا نمائيم يا فاطمه را؟ بايد خدا را ندا نمائيم، خدا را كه در همه جا حضور دارد و قادر است و ما را خلق كرده است و خالق آسمان‌ها و زمين است و از رگ گردن به ما نزديك‌تر است و از همه كس به ما مهربان‌تر است و در قرآن از ما خواسته كه او را به فرياد بطلبيم. كسی كه به گمان خود فاطمه را ندا نمايد، صفت حضور خدا در هر مكان را در ذهن خودش به فاطمه داده و او را حاضر و ناظر در همه جا دانسته است و او را بينا و شنوای دعا دانسته است و برای خداوند در اين صفات كه مخصوص خود اوست شريك قرار داده، و در ذهن، الهی كه به تصور خود فاطمه زهرا باشد برای خود ساخته است و آيات بسياری در قرآن در مبارزه با همين الهه­های ذهنی مشركان آمده است. در آيه 62 سوره نمل می­فرمايد:

﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٦٢﴾.

يعنی: «چه كسی دعای شخص درمانده را، چون او را ندا نمايد اجابت می­كند و سختی را برمی­دارد و شما را جانشينان زمين می‌سازد، آيا با الله، الهی هست اندكی پند می­پذيريد».

از اين آيه كه بصورت استفهام انكاری بيان شده است. بدست می­آيد كه الهی با الله وجود ندارد و يكی از معانی لا اله الا الله، همين معنی می­باشد.

همانگونه كه در مقدمه عرض شد پيروان عيسی به عيسی و مادرش مريمإ متوسل می­شدند، در اين باره خداوند در آيات 116 و 117 سوره مائده می­فرمايد:

﴿وَإِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أَقُولَ مَا لَيۡسَ لِي بِحَقٍّۚ إِن كُنتُ قُلۡتُهُۥ فَقَدۡ عَلِمۡتَهُۥۚ تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١١٦ مَا قُلۡتُ لَهُمۡ إِلَّا مَآ أَمَرۡتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۚ وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١١٧﴾.

يعنی: «و چون خداوند فرمايد: ای عيسی بن مريم، آيا تو به مردم گفتی كه مرا و مادرم را دو اله به جای الله گيريد؟ گويد: تو را به پاكی ياد می­كنم، مرا سزاوار نيست چيزی بگويم كه سزاوار من نيست. اگر آن را گفته باشم بی­گمان آن را دانسته­ای آنچه را كه در ذات من است می­دانی و آنچه را كه در ذات توست نمی­دانم همانا تويی آن دانای غيب­ها. به آنان مگر آنچه را كه مرا به آن فرمان داده بودی نگفته­ام. (گفته­ام) كه عبادت كنيد الله را كه پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی كه در ميانشان بودم بر آنان شاهد بودم آنگاه چون مرا برگرفتی خودت بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چيزی شاهدی».

از اين آيه بدست می­آيد كه مسيحيان عيسی و مريمإ را دو اله دانسته­اند و همچنين در آيه مشاهده نموديد كه از بی‌خبری عيسی از دنياي ما در بعد از مرگش سخن به ميان آمده است و همچنين از آگاه نبودن عيسی و مادرش از غيب­ها.

اگر در آيات 62 تا 65 سوره نمل كه نفی اله­ها است دقت نماييم مشاهده می‌كنيم بعد از اينكه در آيات 62 تا 64، اله­ها را رد می‌كند در آيه 65 می­فرمايد:

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٦٥﴾.

يعنی: «بگو هر كس در آسمان‌ها و زمين است غيب نمی­داند، جز خدا، و نمی‌دانند كه چه زمانی برانگيخته می­شوند».

پس، آنكه در همه جا حضور دارد و عالم به غيب است خدا می­باشد و الهی جز او وجود ندارد.

خداوند در آيات 19، 20، 21 و 22 سوره نحل می­فرمايد:

﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ ١٩ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ٢٠ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٢١ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۚ فَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٞ وَهُم مُّسۡتَكۡبِرُونَ ٢٢﴾.

يعنی: «و خداوند آنچه را پنهان می­داريد و آنچه را آشكار می­كنيد می­داند. و آنان را كه به جای خدا ندا می­كنند چيزی نمی‌آفرينند و خودشان آفريده شده­اند. مردگانند، نه زندگان و در نمی­يابند كه چه زمانی برانگيخته می­شوند. اله شما اله يگانه است پس كسانی كه به آخرت ايمان نمی­آورند دلهايشان حق ناشناس و خودشان مستكبرند».

اين آيات نيز علم خدا را به پنهان و آشكار بيان می­دارد و همچنين غفلت اله­ها را نشان می­دهد. خداوند در آيه 213 سوره شعراء می­فرمايد:

﴿فَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُعَذَّبِينَ ٢١٣﴾.

يعنی: «پس، با الله، اله ديگری را مخوان كه (اگر چنين كنی) از عذاب شدگان خواهی بود».

خداوند در آيه 20 سوره جن می­فرمايد:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٠﴾.

يعنی: «بگو اين است و جز اين نيست كه فقط پروردگارم را (به نيايش) می‌خوانم و احدی را شريك او قرار نمی­دهم».

خداوند در آيه 40 و 41 سوره انعام می­فرمايد:

﴿قُلۡ أَرَءَيۡتَكُمۡ إِنۡ أَتَىٰكُمۡ عَذَابُ ٱللَّهِ أَوۡ أَتَتۡكُمُ ٱلسَّاعَةُ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَدۡعُونَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٤٠ بَلۡ إِيَّاهُ تَدۡعُونَ فَيَكۡشِفُ مَا تَدۡعُونَ إِلَيۡهِ إِن شَآءَ وَتَنسَوۡنَ مَا تُشۡرِكُونَ ٤١﴾.

يعنی: «بگو: چه می­بينيد، اگر عذاب خدا به شما برسد و يا قيامت شما را دريابد، اگر راستگوييد، آيا غير خدا را می­خوانيد. (نه) بلكه فقط او را (به فرياد) می­خوانيد و اگر بخواهد آنچه را كه آن را می­طلبيد دور می‌كند و آنچه را شريك قرار داده بوديد فراموش می­كنيد».

خداوند در آيه 65 سوره غافر می­فرمايد:

﴿هُوَ ٱلۡحَيُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۗ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦٥﴾.

يعنی: «اوست زنده، الهی جز او نيست، پس او را با پرستشی خالصانه بخوانيد، حمد برای الله است كه پروردگار جهانيان است».

و آيات بسياری در اين زمينه وجود دارد كه برای رعايت اختصار از ذكر آن‌ها خودداری می­نمائيم.

**ربّانی**

**5/5/1388**